

# بشریت بولبه پرتگاه

## ف. شیرین

ایا روز قیامت Apokalypse در پیش است؟

Homo Sapiens

دوران حیات این دورنمای خواب‌گرفته‌ای، که یونخای مقدس برای سرنوشت بشر در کتاب مقدس مسیحیان مطرح می‌کند، در ماه‌های اخیر به موضوع بحث و مباحثه‌های دانشمندان کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته تبدیل شده است.

این دانشمندان از آن صحبت می‌کنند، که با رشد جهشی جمعیت جهان (روزانه ۲۰۰ هزار نفر ۱۸۲۰-۱۸۲۰ یک میلیارد، ۱۹۲۰ دو میلیارد، امروز ۵٫۹ میلیارد و سال ۲۰۲۰ هشت و نیم میلیارد)، مصرف بی‌بند و بار، بویژه مصرف انرژی پایان یابنده، ایجاد کوه‌های زباله و تخریب محیط زیست، باید در انتظار قریب‌الوقوع پایان حیات بشر (آپوکالیپس) بود. یکی از این دانشمندان، هانس مور H. Mohr، رئیس هیئت مدیره آکادمی پژوهش بی‌آمدها و تاثیرات تکنیک در ایالت بایرن ورتنبرگ آلمان است. او در یک مصاحبه مطبوعاتی (مجله اتشنر ۱۹-۱۹۲۰) می‌گوید: «با تخریب جهانی محیط زیست، ظرفیت تولید پائین خواهد آمد و به نسبت آن، مقدار مواد غذایی و انرژی نیز، حفظ محیط زیست سالم و تامین بهداشت و درمان بی‌وقفه گران خواهد شد. در بخش‌های بزرگی از جهان دوباره کرسکی، بیماری‌های مسری شیوع خواهد یافت. انسان، در بخش‌هایی از جهان باردیگر دچار قوانین داروینی تنازع بقاء خواهد شد. بنظر مور ۲۰-۲۰ سال آینده سرنوشت هیزلیپس تعیین خواهد شد. این سال‌ها نشان خواهند داد، که آیا بشریت به حیات خود ادامه خواهد داد یا خیر؟»

در حقیقت هم، با نگاهی به جهان پس از فروپاشی اتحاد شوروی، بحران ریشه فراگیر و همه جانبه‌ای دیده می‌شود، که می‌تواند به فاجعه آپوکالیپسی هولناکی برای بشریت ختم شود.

آیا چنین است؟ آیا جامعه بشری بسوی سرنوشت محتمل حرکت می‌کند؟ آیا آن پییزی، که پایان محتمل آن می‌نماید، و مبلغان سرمایه‌داری مایلند سرنوشت بشریت را به سرنوشت آن گره بزنند، سرنوشت محتمل بشریت است، و یا مرحله پایانی و فروپاشی آن صورتبندی اقتصادی-اجتماعی است، که اکنون جهانشمول نیز شده است؟

\*\*\*\*\*

کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری در هر سه مرکز آن، ایالات متحده آمریکا، جامعه اروپایی و ژاپن با بحران اقتصادی دست بگریباندند. این اما فقط بحران ادواری شیوه تولید سرمایه‌داری، نیست، بلکه در آن هرروز بیشتر علانم بحران ساختاری برجسته‌تر می‌شود. جنبه ساختاری بودن بحران اخیر در کشورهای سرمایه‌داری از ماهیت اجباری (Determinismus) این سیستم ناشی می‌شود. این صورتبندی اقتصادی ناچار است مداوم در سطح کسی و کیفی بالاتری تولید کند، نه بخاطر رفع نیازهای مادی و معنوی انسان، که به علت بدست آوردن سود. اکنون مرزهای امکانات چنین جبر اقتصادی آنچنان نمایان شده است، که حتی به موضوع روز مطبوعات و مجلات عامه فهم این کشورها نیز تبدیل شده است و کتمان آن ممکن نیست. سایه بی‌آمدهای تهدید کننده ناشی از این تضاد درونی شیوه تولید سرمایه‌داری، روی جهان و روابط بین‌المللی سنگینی می‌کند.

\*\*\*\*\*

به این بحران اقتصادی، بحران سیاسی اضافه می‌شود. کوشش دول سرمایه‌داری برای بازس گرفتن دست‌آورد های اجتماعی مردم، از جمله حق زحمتکشان در انعقاد قراردادهای دستجمعی کار با صاحبان سرمایه از طریق سندیکاها، یکی از عمده‌ترین پدیده‌های این بحران سیاسی رشد یابنده در کشورهای متروپل سرمایه‌داری است. (نمونه چشمگیر آن اعتصابات اخیر کارگران آهن‌گذار و فلزات در شرق آلمان علیه نقض قرارداد منعقد بین سندیکاها و کارفرمایان توسط صاحبان سرمایه و تأیید دولت کهل است).

این پدیده در آلمان (و نه فقط در آلمان) بیان کننده این امر است، که سرمایه‌داری می‌کوشد تضاد درونی شیوه تولید خود را با بازس گرفتن این دست‌آوردها توازن دهد، دست‌آوردهایی، که نمی‌توانست در شرایط وجود اتحاد شوروی، آلمان دمکراتیک سابق و دیگر کشورهای سوسیالیستی بدست نیاید. اکنون سرمایه‌داری سعی دارد دستاوردهای سیاسی شرکت زحمتکشان و سازمان‌های آنان را در حیات اجتماعی کشورهای متروپل (Integration) و حق نسبی گرفته شده برای تاثیر گذاشتن بر سرنوشت خود (مثلا از طریق قراردادهای دستجمعی کار وغیره) را بازس بگیرد و شیوه‌های حکومتی-تضاتی، و یا حتی پلیسی، سرکوب را گسترش دهد.

اعمال همین روند را می‌توان در مورد کشورهای "جهان سوم" نیز مشاهده کرد. اگر تا قبل از فروپاشی اردرگاه سوسیالیسم، تبلیغ شیوه حکومت "دمکراسی" و "انتخابات آزاد" ورد زبان مبلغان سرمایه، بمنوان تنها تال انسانی بود، اکنون اعلام می‌شود، که با توجه به تجربه منفی چند دهه بعد از جنگ دوم جهانی در کشورهای "جهان سوم"، الگو برداری از "دمکراسی" غربی و شیوه حکومتی "دمکراسی غربی"، برای این کشورها کارساز نیست. "جهان سوم" به یک "امپریالیسم صالح و خیرخواه" نیاز دارد، که همانند گذشته "قیومت" این کشورها را بعهده بگیرد و برای آنها یک ساختار دولتی مناسب پایه بریزد. آنچه برسر مردم سوامالی در اینروزها فرود می‌آید، نه فلفلشک‌های کشنده و سوزاننده آمریکائی و شرکا، بلکه آن "نظم نوین" امپریالیسم صالح و خیرخواه است، که در واقع نمودی از بحران سیاسی حاکم بر صورتبندی اقتصادی-اجتماعی جهان است. همانطور که وقایع در سوامالی نشان می‌دهند، این شیوه نیز قادر به حل و برطرف ساختن علل ساختاری بحران سیاسی فعلی برجهان نیست و نخواهد بود.

\*\*\*\*\*

بحران ملی و ناسیونالیسم در سراسر جهان، جلوه دیگری از بحران سیاسی

است، که سرمایه‌داری در طول حیات چند صدساله خود و در جریان جنگ برای تقسیم جهان و مناطق نفوذ، بوجود آورده است.

این بحران نیز ادامه بحران سیاسی در داخل کشورهای متروپل است، که به جهان صادر می‌شود و به بحران هنرستی صلح‌آمیز بین خلق‌های جهان تبدیل گشته است. جنگ برادرکشی در یوگسلاوی سابق، که حتی به اعتراف "ارن کریستوفر"، وزیر امور خارجه آمریکا، ناشی از سیاست انجاوزگرانه سرمایه‌داری، آلمان و کوشش آن برای دست‌یافتن به مناطق نفوذ بریا شده است، نمونه چشمگیری در این زمینه است. اما تنها نمونه نیست! جوانب دیگر این بحران سیاسی را می‌توان همچنین در پدیده‌های روینانی دیگر نیز دید.

\*\*\*\*\*

پی‌آمد قانونمند بحران اقتصادی سرمایه‌داری، که منشاء ساختاری آن همانطور که در بالا گفته شد- جبر تولید بسنظور بدست آوردن سود و انباشت سرمایه است، بحران محیط زیست نیز هست.

رشد تکنیک و صنعت در خدمت هدف فوق سرمایه‌داری نه فقط باعث غارت بی‌بند بار منابع و ثروت‌های طبیعی-انرژی فسیلی، جنگلهای اولیه... شده است، بلکه با ایجاد بدون مرز زباله و دیگر محصولات تمدن-کشیف کردن آب و هوا، ایجاد شکاف اوزون... برای اولین بار، تضاد آشتی ناپذیر شیوه تولید سرمایه‌داری با طبیعت و محیط زیست، را انشاء کرده است.

با ایجاد بحران محیط زیست، حلقه شوم بسته می‌شود. سرمایه‌داری، که از طریق بحران‌های ادواری خود، که در جریان آن انباشت سرمایه و رشد نیروهای مولده صورت می‌پذیرفت، به "حل" تضادهای آشتی‌پذیر درونی خود فائق می‌آمد، و جامعه و تولید در آن را به سطح پیشرفته‌تری ارتقا، می‌داد، اکنون به مرزهای رشد خود رسیده است. و در آن علانم جهانشمول بحران عمومی سرمایه‌داری بروز کرده است.

حل این بحران عمومی اما دیگر از طریق مکانیسم‌های شناخته شده-از جمله دخالت دولت و بانک‌ها برای برطرف ساختن بحران مالی، کنفرانس سران کشورهای هفتگانه سرمایه‌داری، کنفرانس‌های اقتصادی-مالی-انرژی کرسکی و غیره... ممکن نیست. این واقعیت علمی را نمی‌توان با هیاهو برسر پایان جهان انکار کرد و بار تضاد حل نشدنی صورتبندی اقتصادی-اجتماعی سرمایه‌داری را کوله‌بار بشریت کرد.

در واقع هم این برای اولین بار نیست، که در تاریخ هزاران ساله بشری، سردمداران و حاکمان روز، بحران شیوه زندگی و صورتبندی اقتصادی-اجتماعی خود را، بحران کل جامعه بشری اعلام می‌کنند و می‌کوشیدند با شیوه‌های مشابه، بحران را انکار کنند. تاریخ در خاطر دارد، که بار سنگین بحران را پیوسته سعی کرده‌اند بردوش ضعیفترین لایه‌ها و طبقات جامعه بگذارند و برای مقهور ساختن آنها، از زور، فشار، سرکوب و تبلیغ اینکه "قهر" طبیعت، و فاجعه هولناک "پایان جهان" قریب‌الوقوع است، استفاده کنند.

اکنون نیز سردمداران و مداحان سرمایه‌داری و امپریالیسم پیروزمند در جنگ سرد، با برشردن "فاجعه قریب‌الوقوع"، هدف دیگری را دنبال می‌کنند. این حکم ختی دوباره آن دانشمندانی نیز صادق است، که با برشردن علانم واقعی تهدید کننده حیات بشر، جهان را برسر پرتگاه هولناک آپوکالیپستی می‌بینند، و تشخیص نمی‌دهند، که این علانم فروپاشی شیوه تولید سرمایه‌داری است، و نه فروپاشی و پایان جهان.

آنچه که گفته شد، اما به این معنی نیست و نمی‌تواند باشد، که سرمایه‌داری برای دسترسی به هدف سیری ناپذیر خود (سود) قادر نیست، با ایجاد جنگ جهانی و یا با از بین بردن کامل محیط زیست و منابع طبیعی، جهان و بشریت را به کام یک فاجعه نکشاند! درست از اینرو ضروری است، تا علانم "بحران عمومی سرمایه‌داری" شناخته شود و برای یافتن راه‌های برون رفت از آن تلاش گردد. این فقط یک مسئله تئوریک و آکادمیک نیست، بلکه به مسئله‌ای حیاتی برای کل بشریت تبدیل شده است!

## بحران عمومی سرمایه‌داری

درگذشته مارکسیست‌ها بارها مقوله "بحران عمومی سرمایه‌داری" را، بمنوان محتوای دوران فعلی تاریخ بشری، تحلیل و تفسیر کرده‌اند، به نحوی که این مقوله، کم و بیش به یک چوبدست سحرآمیز بدل شده است. آیا باید با فروپاشی سوسیالیسم از بکار بردن این مقوله صرفنظر کرد؟ و یا آنطور که بنظر می‌رسد، این مقوله همچنان محتوای دوران فعلی جامعه بشری را دربرمی‌گیرد. که اکنون جهانشمول نیز شده است (از جمله در کشورهای غیرسرمایه‌داری: چین، ویتنام و یا ما قبل سرمایه‌داری-افریقا...)?

پرفسور هانس هینس هولس H.H. Holz (دفاتر مارکسیستی Marx. Blaetter 4/93) تصریح می‌کند: "چگونه می‌توان یک صورتبندی اقتصادی-اجتماعی، که امروزه تخریب محیط زیست، جنگ و فقر توده‌ها و از بین بردن واقعی حیات انسان را موجب می‌گردد، بنحو دیگری سرفی کرد، بجز بکاربردن تعریفی از آن، که در مفهوم آن عایت فروپاشی این صورتبندی نهفته است؟

"بحران عمومی سرمایه‌داری" بنظر هولس یک "منهزم تاریخی" است، که تضاد آشتی‌ناپذیر درونی سرمایه‌داری را نشان می‌دهد. اکنون که این تضاد دیگر یک مرحله بین‌ناییبی برای سازمان‌دادن شرایط ارتقا، شیوه تولید به یک مرحله‌عالی‌تر نیست و نتایج انباشت سرمایه‌داری در سطح بالاتری تشکیل نمی‌دهد، بلکه شرایط اجتماعی و طبیعی ادامه حیات بشر را نابود می‌سازد. جامعه بشری را از هم می‌پاشاند، و شرایط اولیه تجدید تولید را در صورتبندی اقتصادی-اجتماعی سرمایه‌داری از بین می‌برد. در اینصورت است، که این نتیجه‌گیری واقعیتناه است. اگر گفته شود، که دیگر با بحران ادواری سرمایه‌داری، سوکار نداریم، بلکه بحران فعلی، بحران عمومی سرمایه‌داری است و بیان کنند، محتوای تاریخی دوران فعلی (تائید از ف. شیرین).

حران عمومی به این معنی است، که اشکال تظاهر و تاثیر تضادهای درونی آن، همراه و همزمان بودن آنها بدون قانونمندی گذشته، که استیجاب درونی و ثبات سیستم را باعث می‌شدند و تاثیر تشدید شونده تخریبی متقابل آنها بر یکدیگر، وحدت عملکرد سیستم را بهم زده‌اند و از اینو شیوه تولید سرمایه‌داری اکنون تابلونی است مفلوش و مرکب از عناصر سازگار و درجدل با یکدیگر.

عمل انقلابی

نباید دچار خوش‌باوری سنتی شد، آنچه‌ای که در مؤرد وجود "اودرگاه سوسیالیسم" شده بودیم: تاریخ به پیش می‌رود و بازگشت ناپذیر است! بحران عمومی سرمایه‌داری بطور خودکار به فروپاشی سرمایه‌داری نخواهد انجامید! چنین اندیشیدن، دانسته و یا ندانسته، آب به آسیاب آن میلان سرمایه‌داری می‌ریزد، که می‌گیرند آینده هولناک آپوکالیپسی در انتظار جهان است. تفسیری، که تنها درده انتشار در روزنامه‌ها و مجلات جهان سرمایه‌داری می‌خورد.

دید تحلیلی و واقعگرا، بدون شور و خلاقیت انقلابی، آن چیزی نیست، که مارکس با لنین و دیگر متفکران مارکسیست می‌آموزند. "سرمایه" بدون "مانیفست"، همانقدر غیرواقعی و نازاست، که "مانیفست" بدون "سرمایه" کوراست و نتیجه‌ای جز "اکسیونیزم" (Aktionismus) ببار نخواهد آورد.

آنکه در انتظار فروپاشی سرمایه‌داری، از طریق شکستن خود کارآن در جریان شد عینی نیروهای مولده، نشسته است، تا به سوسیالیسم دست یابد، انتظار چشمه را از سراب دارد.

از دید مارکس، همه چیز فقط بر مبنی قوانین از ابد تعیین شده، رشد و تغییر نمی‌کند، بلکه قوانین نیز خود در حرکت و تغییراند. حرکت و رشد، در عین پابندی به قوانین عام درونی، همزمان به تعیین و تدقیق قوانین رشد خود نیز مشغول است. مارکس، که با اثبات تاریخ بشری، بمنوان تاریخ طبقاتی، جامعه‌شناسی افسانه‌وار و مه‌آلود را به علم تبدیل کرد، این نکته را بطور مشخص برجسته ساخت، که قوانین اقتصادی حاکم بر سرمایه‌داری علل براندازی خود را در درون حرکت و رشد تاریخی خود حمل می‌کنند، و آنها، همانطور که بطور قانونمند ایجاد شدند، بطور قانونمند نیز از بین خواهند رفت، اما او تصریح هم کرد، که این قوانین نتایج تاثیر خود را از طریق عملکرد عامل تاریخی آگاه بروز می‌دهند، بشرط آنکه آن عامل آگاه از طریق سلط شدن به این قانونمندی تاریخی، قدرت و قانونیت تاریخی خود آگاه گردد البته نه اراده‌گرایانه، زیرا مبنی عینی-تاریخی ضروری است، اما درامطلبانه و آزاد و فعال، زیرا باید جامعه و طبیعت را آگاهانه تغییر دهد، و به آن عمل کند. (هانفرو مولر بنیاست سننار ۱۷۵ سال تولد مارکس فرانکفورت آلمان).

از اینرو است، که آن کسی که برای رسیدن به سوسیالیسم در انتظار فروپاشی سرمایه‌داری، تحت تاثیر تضاد درونی آشتی‌ناپذیر آن می‌نشیند، در تحلیل نهانی در انتظار پایان هولناک حیات بشری، بدنبال حاکمیت مخرب سرمایه‌داری بر جامعه و طبیعت نشسته است، و نه در انتظار فروپاشی خودکار و قریب‌الوقوع سرمایه‌داری و ایجاد جامعه سوسیالیستی.

چنین موضعی چشم فرو بستن به خطر واقعی یک فاجعه جهانی برای ادامه حیات انسان نیز هست، که ریشه در تضاد آشتی‌ناپذیر درونی ساختار مورثی‌بندی اقتصادی-اجتماعی سرمایه‌داری دارد.

دورست از این دیدگاه است، که لنین از "دو اشتباه" برحذر می‌دارد: "یکی آنکه تضاد دانان سرمایه‌داری این بحران را یک "افتشاش" معمولی ارزیابی کنند... او ما آنرا پذیریم. از طرف دیگر، وقتی انقلابین می‌گویند، این نکته را ثابت کنند، که بهیچوجه راه خروجی از بحران (برای سرمایه‌داری) وجود ندارد... تنها "دلیل" واقعی در این مورد، و یا وارد مشابه، فقط "عمل" می‌تواند باشد" (اکلیات لنین ۲۱، ص ۲۱۵) و عمل انقلابی عبارتست از: سازمان دادن و به حرکت درآوردن توده‌هایی، که قربانیان بحران هستند. این، یعنی بدیل عامل آگاه تاریخی، از عناصر منفرد بحران زده، به نیروی جمعی توده‌های در نبرد منظم برطرف ساختن ساختارهایی، که عامل بحران جامعه هستند. و این یک نبرد طولانی، و یک وظیفه‌ای است، که باید مداوماً به آن دست زد و آنرا از نو آغاز کرد.

در اجلاس تدارکاتی کنگره حزب کمونیست فرانسه

"ژرژمارشه"، طرح نوین ساختارحزبی

رادرحزب فرانسه به بحث گذاشت

توضیح و توجه لازم

در درون حزب کمونیست فرانسه از مدتی پیش بحث پرسر نوع سازماندهی حزب، و در نهایت، اصل "سانترالیسم دمکراتیک" جریان دارد. در ادامه این بحث، در پلنوم تدارکاتی کنگره آینده حزب، این بحث با تعلق مشروح "ژرژ مارشه" در این خصوص نمود تازه‌ای به خود گرفته است.

"راه توده"، بمنوان نخستین گزارش از این جلسه و با توجه به نقش و اهمیت، که حزب کمونیست فرانسه در میان احزاب کمونیست اروپا دارد، قشرده‌ای از نطق مشروح "ژرژ مارشه" را ترجمه و چاپ می‌کند. تردید نیست، که در صورت انتشار نظرات متقابل، دیدگاه‌های جدید "ژرژ مارشه" توسط حزب کمونیست فرانسه، "راه توده" نسبت به ترجمه و انتشار آنها نیز، برای اطلاع خوانندگان خود از بحث‌ها و مسائل جاری در احزاب کمونیست اقدام خواهد کرد.

در یک جلسه تدارکاتی برای بیست و هشتمین کنگره حزب کمونیست فرانسه، اعضای کمیته مرکزی این حزب از جمله مسئله "ساختار نوین" حزبی را به بحث گذاشتند. "ژرژ مارشه"، دبیر کل حزب کمونیست فرانسه، در این اجلاس تدارکاتی، بمنوان یک نظر شخصی گفت، که بنظر او، نوع جدیدی از هماهنگی در حزب، بمنوان ساختار حزبی ضروری است. او تاکید کرد، که فقط در این صورت است، که یک "حزب کمونیست نوع جدید" می‌تواند شکل بگیرد. او تاکید کرد، که در یک "حزب کمونیست نوع جدید" اصول داخلی دیگر "سانترالیسم دمکراتیک" نمی‌تواند باشد. بنظر "ژرژ مارشه"، در شرایط کنونی این اصل دیگر کهنه شده است، که دلیل آن "انحرافات استالینی" نیست، بلکه عمیق‌تر از آنست. "سانترالیسم دمکراتیک" وظائف برجسته خود را در ایجاد احزاب کمونیست انجام داده است. "آن اصل" "سانترالیسم دمکراتیک" خاص یک دوره مشخص از نبرد طبقاتی و انقلابی بوده، که امروز از مرز آن گذشته‌ایم.

مارشه گفت: باید توجه داشت، که هر اندازه هم اصل "سانترالیسم دمکراتیک"، متکی به دمکراسی باشد، در حقیقت باز هم به معنای سپردن نقش تعیین کننده در حزب به مرکز آن خواهد بود و این درحالی است، که تداوم و رشد حزب کمونیست فرانسه-امروزه بطور تعیین کننده در سازمان‌های اولیه حزب متمرکز است و خلاقیت و کوشش تک تک اعضای حزب، ضامن این رشد است.

مارشه گفت: "اصول نوین" باید در حزب جایگزین "اصول کهنه" شود. حزبی، که اعضای پیر و جوان آن مایلند بشکل دسته‌جمعی عمل کنند. این اصول مانع هر نوع سرکوب و حاکمیت زور در جامعه خواهد شد و این، یعنی دمکراسی. مارشه اضافه کرد: "بنظر من، این اصل در شرایط کنونی، با هدف عمومی سیاست حزب کمونیست فرانسه مطابقت دارد. هندی، که تغییرات اجتماعی را در نظر دارد و به کار و دست‌آورد‌های اندیشه و عمل خلق استوار است. البته این نظر بهیچ وجه به معنای رشد جریان‌های حاشیه‌ای در حزب، و به حرکت درآوردن یک جناح (ناهمگون) سازمان داده شده در حزب نیست، زیرا هر اندیشه و برداشتی، که در جهت متشکل کردن جریان‌های مختلف، نبردهای گروهی در داخل حزب و زایندن "روسا" و سرانجام، ایجاد فراکسیونها فعال شود، به دمکراسی اعتقاد ندارد.

"مارشه" در ادامه سخنانش به بحران موجود سرمایه‌داری جهانی، رشد آگاهی سیاسی طبقه کارگر و بطور کلی عموم مردم پرداخت. او پیامدهای رشد علوم و تکنیک را بر روی درک و عکس‌العمل انسانها برشمرد و درباره جهت‌گیریهای نوین در استراتژی سرمایه‌داری صحبت کرد بر لزوم توجه به "اشکال جدید نبرد طبقاتی" انگشت گذاشت.

"مارشه"، سپس به راه حل‌هایی، که همراه با مجموعه‌ای از سنوالات انحرافی از سوی سرمایه‌داری و در توجیه موقعیت کنونی جهان مطرح می‌شوند، اشاره کرد و تحلیل و ارزیابی خود را از مجموعه نظرات سوسیالیستی درباره جامعه و در ارتباط با بحث‌های موجود پیرامون "سوسیالیسم بوروکراتیک دولتی" در اروپای شرقی و همچنین شکست مجموعه نظرات نئولبرالی و سوسیال دمکراسی غرب، به شرکت کنندگان در اجلاس تدارکاتی، ارائه داد.

"مارشه" در پایان یکبار دیگر تصریح کرد: "لازم است، که مسئله مرکزی "نوسازی حزب"، که از کنگره ۲۷ آغاز شده و در عمل نتایج مثبتی را ببار آورده است، ادامه یابد. باید روند دمکراتیک ارائه نظرات و فرمول‌بندی آنها در تمام سطوح حزب پیش برده شود. تا حزب ما بمنوان یک حزب کمونیست واقعی باقی بماند و خود را نوسازی کند و کمونیست‌تر شود. در این زمینه، بویژه باید شرایط مناسب و جدید را در نظر داشت تا نظر اقشار وسیع مردم و نیروهای حاشیه‌ای را نیز به حزب جلب کرد. محدودیت‌های پایه‌ای را باید برطرف کرد. "مارشه" در این مورد روی فرمول "تغییر و تبدیل" تاکید کرد و گفت، که هدف از این نظرات ایجاد آن حزب کمونیستی است، که از هر کنگره به کنگره دیگر، گامی در راه تکامل خود برداشته باشد.